

بسم الله الرحمن الرحيم

همتایی حضرت فاطمه و علی (علیهما السلام)

قال مولينا جعفر بن محمد الصادق: «لولا أن الله تبارك و تعالی خلق أمير المؤمنين (عليه السلام) (لفاطمة ما كان لها كفو على ظهر الأرض من آدم و من دونه»^۱.

۱. گرچه هر موجودی به نوبه خود مظهر اسمی از اسماء حسناى خداوند سبحان می باشد و از آن جهت همانند ندارد، زیرا تکراری در نظام هستی نیست، لکن مظاهر جزئی، چون کثرت آنها آشکار و وحدت آنان نهان است، جهات مشترکی را می توان در آنها یافت که آنان را همگنان سازد.

هرچه هستی چیزی محدودتر باشد، همتهای فراوانی خواهد داشت و هرچه هستی چیزی وسیع تر باشد، هماندهای کمتری خواهد داشت تا به هستی محض برسد که نه همانند خواهد داشت: (لیس کمثله شیء)^۲ و نه همتایی برای آن وجود صرف فرض می شود: (و لم یکن له کفواً أحد)^۳.

در قلمرو امکان، مظهر آن نام برتر (اسم اعظم)، وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است که احدی در محدوده امکان همانند او نیست؛ زیرا مظهر تام خدای بی همتا را همتا نخواهد بود: (ثم دنا فتدلی * فکان قاب قوسین أو أدنی * فأوحی إلی عبده ما أوحی * ما کذب الفؤاد ما رأى)^۴ و اگر ممکن در برابر وجود مبارک ختمی مرتبت قرار گیرد، ما دون او خواهد بود؛ نه همسان او؛ زیرا تحت لوای حمد او واقع شده و به شفاعت کبرای او نیازمند است و اگر موطنی فرض شود که دیگر انوار طاهره با حضرتش متحد باشند، باز سخن از همتایی نخواهد بود؛ زیرا در آن موطن، کثرتی نیست تا کلام از برابری یا برتری به میان آید؛ بنابراین، برای وجود مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) همتایی در پهنه امکان نمی

۱ - کافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب مولد الزهراء، ص ۴۶۱.

۲ - سوره شوری، آیه ۱۱.

۳ - سوره توحید، آیه ۴.

۴ - سوره نجم، آیات ۸ - ۱۱.

باشد؛ خواه به عنوان سالبه به انتفاء محمول، چنان که در فرض اول بیان شد و خواه به عنوان سالبه به انتفاء موضوع، چنان که در فرض دوم اشاره شد.

هرگونه همسانی در بخش موجودهای مجرد یافت شود، راجع به اوصاف خارج از ذات آنهاست و هرگونه تمایز بی همتایی در آنها یافت شود، راجع به درون ذات آنهاست: **(ما منّا إلاّ له مقام معلوم)**^۵ و مراد از مقام معلوم که همانند ندارد، هویت وجودی آنهاست؛ نه ماهیت مفهومی آنان که شرکت در آنها، نه نقصی برای موجود کامل و نه فضیلتی برای موجود ناقص محسوب خواهد شد.

۲. اساس کمال هر چیزی، هستی همان شیء است که حقیقت او را تشکیل می دهد؛ نه چیزهایی بیرون از آن؛ همانند امور ماهوی یا مفهومی که خود سهمی از حقیقت اصیل ندارند و حصول آنها در اذهان است و نیل نیروهای ادراکی نسبت به آنها سهل می باشد.

هرچه هستی چیزی ضعیف تر باشد، ادراک شهودی آن آسان تر است و هرچه هستی چیزی قوی تر باشد، نیل حضوری در آن دشوارتر خواهد بود تا برسد به هستی محض که نه ادراک حصولی حکیم بَحَاث را به آن مقام منیع راه است: **« لا یدرکه بعد الهمم »**،^۶ و نه ادراک حضوری عارف غوّاص را به عمق آن بحر بی کران، مجال می باشد: **« لا یناله غوص الفطن »**.^۷

لذا در عرفان نظری مسئله ای که موضوع او هویت مطلقه و مقام لا تعین (همان مقام ذات) باشد، وجود ندارد.^۸ گرچه ادراک مظاهر آن هستی محض، نه تنها برای عقل میسور است، که حسّ نیز از نیل به آنها محروم نیست، ولی ادراک ذات اقدس آن وجود صرف، نه تنها میسور حس نیست که مقدور عقل هم نخواهد بود: **« و العقل کالحس قاصر عن الوصول إلی سرادق جلاله »**.^۹

^۵ - سوره صافات، آیه ۱۶۴.

^۶ - نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۲۲.

^۷ - نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۲۲.

^۸ - مصباح الانس، ص ۱۳ - ۱۴.

^۹ - تمهید القواعد، ص ۱۸۸.

آری ، اصل علم به ذات اقدس و نه اکتناه به آن ، بدیهی هر موجودی است که ادراکی دارد ؛ زیرا او قبل از ادراک خود و لوازم ذاتی خود و حتی قبل از ادراک آگاهی خود ، ذات آن هستی محض را ادراک می نماید ؛ لذا وحی آسمانی ، اصل آگاهی به آن ذات اقدس را فطری دانسته و درباره آن سخن نمی گوید : « ... و اما الذات فستطلع ان القرآن يراه غنياً عن البيان »^{۱۰} .
در منطقه امکان شناخت حصولی یا حضوری ، موجودی دشوارتر از شناخت وجود مبارک ختمی مرتبت (صلی الله علیه وآله وسلم) و انوار طاهره اهل بیت طهارت (علیهم السلام) نمی باشد :
« ... الإمام واحد دهره ؛ لا يدانيه أحدٌ و لا يعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثلٌ و لا نظير ... و هو بحيث النجم من يد المتناولين و وصف الواصفين ؛ فأين الاختيار من هذا ؟ ! و أين العقول عن هذا ... »^{۱۱} .

۳. گرچه کمال هر چیزی به هستی همان چیز است ، نه امور مفهومی یا ماهوی آن ، ولی معیار کمال هر چیزی همانا هستی اولی و ذاتی شیء است ؛ نه هستی مادی ثانوی و عرضی آن ؛ زیرا حقیقت هر چیزی را صورت نوعیه او ترسیم می کند که حاکی نحوه هستی اوست ؛ نه اوصاف بیرونی او که ترجمان نحوه ارتباط او به خارج از حقیقت او می باشد و کمال ذاتی انسان که همان هستی آگاه و فعال است ، به نحوه اندیشه های صحیح است که از مبادی عالیه دریافت می کند و به نحوه نیت و اراده تدبیر بدن و جهان طبیعت است که همان عقل نظری و عقل عملی او را تشکیل می دهند.

حقیقت انسان از لحاظ علم ، همان اندیشه ناب خواهد بود و از لحاظ عمل ، همان نیت خالص و کمیاب می باشد که در جهان آخرت به صورت آن علم کامل و این اراده خالص محشور خواهد شد و دیگر روابط و پیوندهای عرضی را به حریم حقیقت انسان ، راهی نیست : « ... قيمة كل

^{۱۰} - المیزان ، ج ۱ ، ص ۱۳ .

^{۱۱} - کافی ، کتاب الحجة ، باب جامع فی فضل الإمام (از حضرت امام رضا (علیه السلام)) ، ص ۲۰۱ .

امرء ما یحسنه»^{۱۲} و همان طوری که در واقعیت آغازین انسان تأثیری ندارند، در ظهور حقیقت او، در انجام و پایان او هم سهمی نخواهند داشت: (... فلا أنساب بینهم)^{۱۳}. چون حقیقت انسان را روح مجرد او تأمین می نماید و بدن در تمام مراحل تابع آن است و موجود مجرد نیز منزّه از پدیده های ذکورت و انوئت است، لذا هیچ کمالی از کمالات وجودی برای انسان، نه مشروط به مذکر بودن اوست و نه ممنوع به مؤنث بودن او خواهد بود و از این جهت، کمال حقیقی که همان مقام شامخ ولایت است، نصیب هر انسان مطهر واجد شرایط خواهد شد.

آری، مناصب اجرایی به حسب نظام احسن، بین زن و مرد توزیع و هرکدام به وظیفه خاص راهنمایی شده اند، لذا نام مریم در ردیف دیگر اولیای الهی قرار دارد: (... ذکر رحمت ربّک عبده زکریّا)؛ (و اذکر فی الکتاب مریم ...)؛ (و اذکر فی الکتاب إبراهیم ...)؛ (و اذکر فی الکتاب موسی ...)؛ (و اذکر فی الکتاب إسمعیل ...)؛ (... و اذکر فی الکتاب إدیس)^{۱۴}، و سرّش همان طوری که اشاره شد، آن است که کمال حقیقی انسان از آن روح مجرد اوست که از قید ذکورت و انوئت رهاست؛ چنان که از بند نژاد سفید و سیاه آزاد و از حیثه زبان و زمان و اقلیم و دیگر پدیده های مادی، بیرون است.

۴. اگر حضرت فاطمه سیده زنان جهانیان است و غیر از حضرت علی (علیه السلام) احدی همتای او نمی باشد، تنها به لحاظ کمال وجودی آن بانوست؛ نه به لحاظ پیوندهای اعتباری او؛ زیرا ربط قراردادی، مایه کمال اعتباری است؛ نه حقیقی و تنها کمال ذاتی و هستی است که پایه هرگونه کمالهای حقیقی خواهد بود؛ لذا نباید کمال آن صدیقه کبرا را در اضافات عرضی او بررسی کرد.

زیرا دیگران نیز در آن پیوندهای عرضی با او برابر یا از او برترند، زیرا فرزندی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلّم) منحصر در او نیست و همسری امیرالمؤمنین ویژه او نبود؛ که

^{۱۲} - نهج البلاغه، حکمت ۸۱.

^{۱۳} - سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱.

^{۱۴} - سوره مریم، آیات ۲، ۱۶، ۴۱، ۵۱، ۵۴ و ۵۶.

دیگران نیز فرزند نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و همسر حضرت علی (علیه السلام) بوده اند و در این اضافات با او برابرند ؛ و همچنین مادری امامان معصوم مخصوص آن حضرت نیست که فاطمه بنت اسد در مادری امامان معصوم (علیهم السلام) از او برتر است ؛ زیرا اگر آن حضرت مادر یازده امام معصوم است ، این بانو نیز مادر دوازده امام معصوم می باشد ؛ ولی هرگز به مقام منیع حضرت زهرا نمی رسد و چون هستی این گونه از اضافات اعتباری به هستی ذاتی و مستقل تکیه دارد ، اگر تکیه گاه آنها یک هستی کامل باشد ، شکوفایی این گونه از اوصاف عرضی بیشتر خواهد شد.

خلاصه آنکه شناخت حدی یک انسان متعالی ، همانا معرفت هستی اوست ، و آگاهی از اوصاف عرضی او که به منزله شناخت رسمی و یا احياناً شناخت اسمی می باشد ، چندان عمیق و معتبر نخواهد بود.

۵. بهترین روش شناخت حضرت فاطمه تحلیل ثقلین ، یعنی قرآن کریم و سنت معصومین (علیهم السلام) می باشد که هیچ عاملی بهتر از این دو وزنه وزین ، ترجمان هستی آن ذات مقدسه نمی باشد.

آیه تطهیر

(**إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**)^{۱۵} ؛ اراده ای که در این آیه کریمه به خدای سبحان نسبت داده شده ، اراده تکوینی است که هرگز از مراد تخلف نخواهد داشت : (**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**)^{۱۶} و امتیاز اراده از مراد ، همان تغایر ایجاد و وجود است که با تمایز در نسبت و اعتبار از یک دیگر ممتاز می باشند.

سرّ ضرورت تحقق مراد در اراده تکوینی ، آن است که در نشأه ملکوتی اشیاء تزامم و برخورد وجود ندارند ، لذا به مجرد اراده (**کن**) ، مراد (**فیکون**) متحقق می شود و ذکر حرف (**فاء**) در (**فیکون**) برای بیان ترتب وجودی است ؛ نه انفکاک زمانی و مانند آن.

^{۱۵} - سوره احزاب ، آیه ۳۳.

^{۱۶} - سوره یس ، آیه ۸۲.

جهت تکوینی بودن اراده در آیه فوق ، این است که اراده خداوند به فعل خودش تعلق گرفته ؛ نه به فعل غیر و نه به سبب شیء دیگر ؛ زیرا اراده خداوند به طهارت انسانها از راه امتثال تکالیف ، اراده تشریحی است که تخلف آن از مراد محذوری ندارد.

زیرا معنای اراده تشریحی ، آن است که خداوند سبحان اراده جعل قانون می کند که در حقیقت « ارادة التشریح » است و به نوبه خود ، یک اراده تکوینی است ؛ لذا قانون که مراد است حتماً جعل خواهد شد و تخلف در تشریح و جعل او راه ندارد ؛ یعنی به مجرد اراده قانونگذاری ، قانون به عنوان یک امر دینی جعل می شود.

معنای جعل قانون ، آن است که بین اراده قانونگذاری و بین تحقق آن شیء در خارج ، اراده انسان مختار ، فاصله است که یا با حسن اختیار خود انجام می دهد و یا با سوء اختیار خود آن را ترک می کند ؛ بر خلاف اراده تکوینی که مستقیماً به مراد خارجی تعلق می گیرد که عین فعل خداست و تخلف پذیر نخواهد بود.

بنابراین فرق آیه فوق با آیه (**و لکن یرید لیطهّركم و لیتمّ نعمته علیکم لعلکم تشکرون**)^{۱۷} روشن می باشد ؛ زیرا در این آیه ، خدای سبحان اقسام سه گانه طهارت (وضو و غسل و تیمم) را تشریح فرموده ، تا انسان مختار با اراده خود ، تکالیف یاد شده را امتثال نماید و از این راه ، طاهر گردد.

گرچه در تیمّم گردآلود و غبارین خواهد شد ، ولی از هرگونه غرور و خودخواهی و هواپرستی تطهیر می شود ؛ چنان که در آیه (**خذ من أموالهم صدقة تطهّرم و تزکّیهم بها**)^{۱۸} پرداخت زکات که یک عمل عبادی و اختیاری است ، سبب تطهیر و تزکیه شناخته شده است.

پس اگر خداوند سبحان اراده تطهیر و تزکیه انسانها را از راه تکلیف به خودش نسبت می دهد ، همانا اراده تشریحی است و نه تکوینی ؛ لذا نه با تخلف مراد منافاتی دارد و نه با اراده تکوینی خدا به عدم تطهیر دلهای تبهکاران مخالف است و نه با جعل رجس و پلیدی بر متمرّدان بی ایمان منافات دارد ؛ زیرا نه اراده تشریحی به طهارت ، نقیض عدم اراده تکوینی به طهارت است و نه

^{۱۷} - سوره مائده ، آیه ۶.

^{۱۸} - سوره توبه ، آیه ۱۰۳.

ضد اراده تکوینی به جعل رجس و پلیدی می باشد؛ لذا در عین آنکه با اراده تشریحی نسبت به همه مکلفین فرمود: **(... یزید لیطهرکم ...)** با اراده تکوینی نسبت به متمردان از دستورات الهی و شتابزدگان به سوی کفر و ... فرمود: **(... أولئک الذین لم یُرد الله أن یطهر قلوبهم ...)**^{۱۹} و در حالی که با اراده تشریحی فرمود: **(... ویذهب عنکم رجز الشیطان)**^{۲۰} با اراده تکوینی نسبت به نابخردان چنین فرمود: **(و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون)**^{۲۱}؛ **(کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون)**^{۲۲}.

خلاصه آنکه خدای سبحان با اراده تکوینی تخلف ناپذیر خود، موهبت طهارت از هرگونه رجس را خواه در اندیشه های عقل نظری و خواه در نیت و اراده های عقل عملی، به اهل بیت عصمت اعطاء فرمود و به مقتضای حصر، این تطهیر تکوینی را تنها به آن ذوات طاهره اختصاص داد و فقط برای آنان اراده نمود.

به مقتضای استمرار استفاد از تعبیر به فعل مضارع **(یرید)**، منظور همان دفع هرگونه رجس است؛ نه رفع آن؛ که اگر لحظه ای پلیدی گناه به حرم امن آن ذوات پاک راه یابد، با دوام و استمرار فیض « اذهاب رجس » و تطهیر از هر « ناپاکی » سازگار نخواهد بود.

چون از هجوم هرگونه گناه جلوگیری به عمل می آید و هیچ ناپاکی را به مقام قداست آن پاکان الهی راه نیست، معلوم می شود که خطور انجام کار ناصواب را در دل‌های متیم آنان گذری نمی باشد؛ زیرا تعبیر آیه کریمه این نیست که اهل بیت (علیهم السلام) را از رجس دور می دارم که با میل درونی آنان سازگار باشد، بلکه تعبیر آن است که رجس را از آنان دور می دارم و از آنان برطرف می سازم.

^{۱۹} - سوره مائده، آیه ۴۱.

^{۲۰} - سوره انفال، آیه ۱۱.

^{۲۱} - سوره یونس، آیه ۱۰۰.

^{۲۲} - سوره انعام، آیه ۱۲۵.

همانند تعبیری که درباره بنده مُخْلِص ، حضرت یوسف صدیق شده است : **(... كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ)**^{۲۳} ؛ یعنی بدی و زشتی را از حضرت یوسف (علیه السلام) منصرف می کنیم ؛ نه آنکه حضرت را از زشتی باز می داریم . بنابراین ، گناه اصلاً به کوی صداقت و اخلاص بندگان صدیق و مخلص راه ندارد و مستفاد از تعبیر **(لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ)** همان انصراف رجس از اهل بیت (علیهم السلام) است ؛ نه انصراف آنان از رجس ؛ در نتیجه خیال پلیدی که به نوبه خود رجس نفسانی است ، در صحنه عقل ظاهر آنها راه ندارد .

چون تنها به اذهاب رجس اکتفا نشد و تطهیر مؤکد را در تعقیب آن ذکر کرد ، معلوم می شود ، نه تنها هیچ پلیدی را به حرم عصمت و طهارت راهی نیست ، بلکه هیچ اثری از آثار آن نیز به کوی اخلاص راه ندارد ؛ زیرا پلیدی آن چنان از حریم هستی پاکان الهی دور است که غبار آن یا رائحه آن یا رنگ یا سایه و شبح و طیفی از آن هم به بلندای مقام مقدس آنان راه نخواهد داشت . امام رازی را سخنی نغز در سر جمع بین اذهاب رجس و تطهیر آن ذوات است ؛ بدین عبارت : «
 فِيهِ لَطِيفَةٌ وَ هِيَ اِنْ الرَّجْسِ قَدْ يَزُولُ عَيْنًا وَ لَا يَطْهَرُ الْمَحَلُّ ؛ فِقَوْلُهُ تَعَالَى **(لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسُ)** أَيْ يَزِيلُ عَنْكُمْ الذُّنُوبَ **(وَيَطْهَرُكُمْ)** أَيْ يَلْبَسُكُمْ خَلْعَ الْكِرَامَةِ » ؛^{۲۴} یعنی ، نه تنها صفات سلبیه را با اذهاب رجس تأمین فرمود ، بلکه خلعت کرامت را که محور تمام صفات ثبوتیه است ، با تطهیر که یک امر وجودی است ، تضمین نمود ؛ لذا هماره آثار طهارت از آن ذوات به دیگران می رسد و هیچ اثری از آثار پلیدی را به مأمّن عصمت آنان راه نیست .

همانند مؤمنان خاص که از میعاد ویژه رحمت برخوردارند و نه تنها جهنم به سراغ آنها نمی رود و آنان از آتش دورند ، بلکه صدای جهنم نیز که اثری از آثار اوست به گوش آنها نمی رسد و روزی که همه موجودات آسمانی و زمینی هراسناکند^{۲۵} آنان از هراس نیز مصونند : **(إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحَسَنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يُسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ**

^{۲۳} - سوره یوسف ، آیه ۲۴ .

^{۲۴} - تفسیر کبیر ، ج ۲۵ ، ص ۲۱۰ ، ذیل آیه تطهیر .

^{۲۵} - سوره نمل ، آیه ۸۷ .

خالدون * لا يحزنهم الفزع الأكبر ...)^{۲۶} ؛ « فبادروا بأعمالكم تكونوا مع جيران الله في داره ، رافق بهم رسله و أزارهم ملائكته وأكرم اسماعهم أن تسمع حسييس نار أبداً »^{۲۷} .
 و چون ادراک معارف قرآن ، بدون طهارت ضمیر میسور نیست : (**إنه لقران كريم * في كتاب مكنون * لا يمسه إلا المطهرون**)^{۲۸} و تطهیر شدگان الهی با کتاب مکنونی که محیط به قرآن تنزل یافته است در تماس و ارتباطند ، اهل بیت عصمت (علیهم السلام) نیز به همه مدارج و معارج قرآن آگاه و مطلع اند.

چون درجات بهشت به عدد آیات قرآن کریم است : « ... **فإن درجات الجنة على قدر آيات القرآن ؛ يقال له : اقرأ و ارق ، فيقرأ ثم يرقى ...** »^{۲۹} . نیل به درجه جنة اللقاء از آن کسی است که در اثر طهارت روح ، حقیقت قرآن را که در أمّ الكتاب نزد خداوند سبحان از اعتلاء و حکمت ویژه ای برخوردار است ، تلقی نماید : (**إنّا جعلناه قراناً عربياً لعلكم تعقلون * و إنه في أمّ الكتاب لدينا لعلی حکیم**)^{۳۰} .

ما دامی که انسان به هستی خود یا به وصف خود مانند علم و معرفت توجه دارد ، به طهارت ناب راه نخواهد یافت : « ... فمن رزق الطهارة حتى عن الإخلاص فقد مُنح الإخلاص ... »^{۳۱} و در نتیجه ، مساسی که با کنه قرآن نخواهد داشت و از جنة اللقاء نیز طرفی نمی بندد و چون تطهیر در آیه کریمه ، مطلق است و از رجز و رجس خاصی سخن به میان نیامده است ، پس هرچه سیئه و پلیدی شمرده می شود ، گرچه حسنه ابرار باشد ، از اهل بیت طهارت (علیهم السلام) زدوده شده است حتی پلیدی توجه به هستی خود و وصف خود و ...

^{۲۶} - سوره انبیاء ، آیات ۱۰۱ - ۱۰۳ .

^{۲۷} - نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۳ .

^{۲۸} - سوره واقعه ، آیات ۷۷ - ۷۹ .

^{۲۹} - کافی ، ج ۲ ، باب فضل حامل القرآن ، ص ۶۰۶ .

^{۳۰} - سوره زخرف ، آیات ۳ - ۴ .

^{۳۱} - پایان فصل چهارم مفتاح غیب الجمع و الوجود .

این همان طهارت نایابی است که از مطهر ناب ، حضرت جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) در ذیل آیه کریمه (**وسقاهم ربهم شراباً طهوراً**)^{۳۲} رسیده ست که مراد ، طهارت از « ما سوی الله » است : « ... يطهرهم عن كل شيء سوى الله إذ لا طاهر من تدنس بشيء من الأكوان إلا الله » ؛ رووه عن جعفر بن محمدص.^{۳۳}

سپس در بین مفسران اسلامی چون امام رازی و دیگران رواج یافت که در ذیل آیه کریمه یاد شده ، گفته است : « ... فإذا وصل الى ذلك المقام و شرب من ذلك الشراب انهضت تلك الاشربة المتقدمة ؛ بل فنيت ؛ لأن نور ماسوی الله تعالی يضمحل فی مقابله نور جلال الله و کبریائه و عظمته و ذلك هو آخر سير الصديقين و منتهی درجاتهم فی الارتقاء و الکمال ؛ فلهذا السبب ختم الله تعالی ذکر ثواب الابرار علی قوله : (**و سقاهم ربهم شراباً طهوراً**) » .^{۳۴}

در تفسیر ابی السعود بن محمد عمادی چنین آمده است : « هو نوع آخر ... كما يرشد إليه اسناد » سقیه « إلى رب العالمين و وصفه بالطهورية ؛ فإنه يطهر شاربه عن دنس الميل إلى الملاذ الحسّية و الركون إلى ما سوی الحق ؛ فيتجرد لمطالعة جماله ملتذاً ببقائه باقياً ببقائه و هي الغاية القاصية من منازل الصديقين و لذلك ختم بها مقالة ثواب الأبرار »^{۳۵} و مراد از ابرار در این بحث ، مقابل مقربین نیست ؛ بلکه جامع آنان هم خواهد بود.

باری ، تطهیر از شهود غیر حق در جنة اللقاء به صورت شراب طهور ، ظهور خواهد نمود و همان تطهیر کننده در دنیا ، ساقی عقبا خواهد بود و همان تطهیر شدگان در این عالم ، نوشندگان جام طهور آن عالم خواهند بود که در همه این مراحل ، از آغاز تا انجام ، فاطمه زهراً همتای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و می باشد ؛ چنان که کمالهای یاد شده ، کمال اولی انسان کامل خواهد بود ؛ یعنی به منزله فصل مقوم و صورت نوعیه او می باشد ؛ نه کمال ثانوی که به منزله عرض و وجود نعتی او باشد.

^{۳۲} - سورة انسان ، آیه ۲۱ .

^{۳۳} - مجمع البیان ، ج ۱۰ ، ص ۶۲۳ .

^{۳۴} - تفسیر کبیر ، ج ۳۰ ، ص ۲۵۴ .

^{۳۵} - تفسیر ابی السعود ، ج ۵ ، ص ۸۰۴ .

آیه مباهله

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)^{۳۶}. گرچه مباهله به عنوان اعجاز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و کرامت اولیای الهی ، یک فضیلت شایان توجه است و گرچه حضور خصوص اهل بیت عصمت (علیهم السلام) در جریان مباهله با « وَفَدِ نَجْرَانَ » ، یک منقبت شایان اهتمام است ، لیکن آنچه از آیه کریمه استفاده می شود ، آن است که اهل بیت از برجسته ترین مظاهر جلال و جمال خداوند سبحان اند.

اما مظهر جلال ، برای آنکه جعل و ایجاد لعنت و غضب الهی که فعلی از افعال جلالیه حق است ، به آنها نسبت داده شده ؛ همان طوری که گاهی به فرشتگان جلال و ملائکه غضب نسبت داده می شود.

معنای جعل لعنت بر شخص یا گروه ، از بین بردن حیات و وجود اوست یا از بین بردن سلامت و وصفی از اوصاف وجودی او (لیس تامه یا لیس ناقصه) ؛ چنان که معنای جعل رحمت بر شخص یا گروه ، افاضه نعمت وجود یا نعمت وصفی از اوصاف وجودی او خواهد بود (کان تامه یا کان ناقصه) .

این واسطه فیض یا غضب بودن ، گاهی به عنوان نیایش و درخواست است که خدای سبحان با هر سببی که صلاح می داند آن مورد خواسته را انجام نماید و برآورده کند ؛ همانند دعای نوح سلام الله علیه : (رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا)^{۳۷} و دیگر ادعیه اولیای الهی که وسیله نزول رحمت یا حلول غضب شده یا می شود.

گاهی به عنوان وساطت نفسِ قدسی نیایش کننده که خود ، مظهر اسم جلال یا جمال خواهد بود ؛ زیرا همان طوری که ممکن است با دعای یک ولی از اولیای الهی مرده زنده شود یا زنده بمیرد

^{۳۶} - سوره آل عمران ، آیه ۶۱.

^{۳۷} - سوره نوح ، آیه ۲۶.

، ممکن است با قداست همان نفس ، کسی احیاء شود یا کسی مورد اِماتِه واقع گردد ؛ همانند احیای مرده ها به قداست حضرت مسیح روح الله.^{۳۸}

چون همه شئون یاد شده از اسمای فعلی خدای سبحان اند ، نه از اسمای ذاتی حق سبحانه و تعالی و جمیع تصرفات بیان شده به اذن خدای بی همتاست ، به طوری که در عین اسناد کارهای اعجاز یا کرامت به اولیای الهی ، سلب اسناد هم صحیح است و در سراسر نظام توحید افعالی ، این اصل حاکم است که : و ما فعلت إذ فعلت و لكن الله فعل ، هیچ محذور عقلی در بین نیست تا به عنوان قرینه لُبّی متصل یا منفصل ، اسناد جعل لعنت خدا بر کاذبین را به اهل بیت (علیهم السلام) « اسناد الی غیر ما هو له » بدانیم و چون بحث در کمالات وجودی است ، جریان شرور و معاصی و نقایص و مانند آن ، از مبحث بیرون است ؛ چنان که (**کلّ ذلک کان سیئه عند ربّک مکروهاً**)^{۳۹} ، و چنان که (**ما أصابک من حسنة فمن الله و ما أصابک من سیئة فمن نفسک ...**)^{۴۰} .

خلاصه آنکه گرچه دعا جهت درخواست عذاب و حلول غضب و اجابت آن دعا ، خود کرامتی از کرامتهای والای صاحبان نفوس قدسیه است که مستجاب الدعوة اند ، لیکن برتر از آن ، کرامتی است که خود انسان شأنی از شئون جلالیه حق سبحانه قرار گیرد و به اذن الله قومی را مورد غضب قرار دهد و ظاهر آیه کریمه (**... ثمّ نبتهل فنجعل ...**)^{۴۱} همین قسم اخیر است . و اما اینکه این ابتهال و جعل لعنت و عذاب به هر دو طائفه که در مباحله شرکت داشتند ، نسبت داده شده و اختصاصی به اهل بیت طهارت (علیهم السلام) ندارد ، لازم است به این مطلب عنایت شود که گاهی تأدّب و تواضع در تعبیر و محاوره ، ایجاب می کند که با جزم به حق بودن خود و قطع به باطل بودن طرف مقابل ، این چنین گفته شود که : (**... و إنّنا أوّ إیّاکم لعلی هدی**)

^{۳۸} - سوره آل عمران ، آیه ۴۹ .

^{۳۹} - سوره اسراء ، آیه ۳۸ .

^{۴۰} - سوره نساء ، آیه ۷۹ .

^{۴۱} - سوره آل عمران ، آیه ۶۱ .

أَوْ فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ) ، ^{۶۲} و در آیه مورد بحث ، خدای سبحان به پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) چنین فرمود : (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ...) ^{۶۳} ؛ یعنی حق از ناحیه پروردگار تو است ؛ پس هیچ گونه شک و اضطراب و نگرانی فکری را به خود راه نده و اگر کسی درباره حق قطعی که از پروردگارت به تو رسیده است ، بعد از علم تو به آن احتجاج کرد ،

بنابراین ، هیچ گونه احتمالی برای تأثیر ابتهال طرف مقابل نخواهد بود ؛ چه رسد به اینکه بتوانند لعنت خدای را بر فرد یا گروهی جعل کنند ؛ پس تنها طایفه ای که ابتهال و جعل عذاب به اذن الله به آنها نسبت داده می شود و این اسناد هم از قبیل « اسنادِ اِلی ما هو له » می باشد ، همانا اهل بیت عصمت (علیهم السلام) خواهد بود : و کفی بنا عزاً أن نكون أُمَّةً لِهَوَلَاءِ الْاِئِمَّةِ السَّادَةِ . این ، یک نکته راجع به مظهر جلال و شأن تعذیب .

نکته دیگری که در آیه یاد شده مطرح است ، آن است که اهل بیت عصمت (علیهم السلام) مظهر جمال و شأن هدایت حق اند . بیانش این است که صدق و کذب خبری ، از اوصاف متقابل خبراند که اگر چیزی عنوان خبر داشت یا صدق است و یا کذب و اگر چیزی خبر نبود مثلاً مفرد یا جمله انشایی بود ، نه صدق خواهد بود و نه کذب .

همچنین صادق و یا کاذب بودن از اوصاف متقابل خبراند که اگر کسی مخبر نبود ، نه صادق است و نه کاذب ؛ بنابراین ، صادق یا کاذب بودن شخص یا گروه ، فرع بر ادعای او یا دعوت و گزارش خبری اوست و چون در آیه مورد بحث ، « کاذبین » جمع ، ذکر شده است ، لازمه اش آن است که در هر دو طرف مدعیانی وجود داشته باشند که اگر صادق نبودند و کاذب بودند ، مشمول لعنت فعلی حق تعالی قرار گیرند و اگر در بین اهل بیت عصمت (علیهم السلام) خصوص پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مدعی حق بود و دعوت به حقیقت می کرد و سایرین ناظر صحنه مباحله و تماشاگر محفل محاوره بوده اند ، آنها نه صادق بوده اند و نه کاذب ؛ زیرا صدق و کذب مخبری ، فرع بر اخبار است و در نتیجه ، « کاذبین » مصداق پیدا نمی کرد

^{۶۲} - سوره سبأ ، آیه ۲۴ .

^{۶۳} - سوره آل عمران ، آیه ۶۰ - ۶۱ .

و چون منظور از « کاذبین » دروغگویان مخصوص به مورد مباحله است ، نه هر دروغگو ، حتماً لازم است که در هر طرف محاوره و ابتهال ، عده ای مدعی حق باشند تا عنوان « کاذبین » مصداق داشته باشد ؛ بنابراین ، در طرف اهل بیت عصمت (علیهم السلام) دعوی حق و دعوت به حقیقت ، اختصاصی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد داشت.^{۴۴}

آری ، رسالت و نبوت و دریافت وحی تشریعی و ... مختص به وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت است ؛ اما ولایت که بعضی از شئون او ادعای حق و دعوت به حقیقت است ، در سایر اهل بیت (علیهم السلام) نیز وجود دارد که نمونه آن را در خطبه « قاصعه » ملاحظه می فرمایید : « ... و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله فقلت : يا رسول الله ! ما هذه الرنة ؟ فقال : هذا الشيطان قد أيس من عبادته ؛ إنك تسمع ما أسمع و ترى ما أرى إلا أنك لست بنبيٍّ و لكنك لوزير و إنك لعلی خیر ... » .^{۴۵}

یعنی از چهره ولایت (و نه نبوت) ، حقایقی مشهود اهل بیت خواهد بود که هم در مشاهده آنها با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سهیم اند و هم در دعوا و دعوت نسبت به آنها با آن حضرت مشارک اند ؛ بنابراین دعوی حق و دعوت به حقیقت و هدایت انسانها با آنکه از شئون جمالیه خدای سبحان است ، در اهل بیت (علیهم السلام) ظهور تام نمود و اینان مظهر « هادی » و « داعی » و دیگر اسمای جمالی حق می باشند ؛ و کفی بنا فخرأ أن یکون هؤلاء أولیائنا و أئمتنا.

در تمام این مراحل جلال و جمال ، حضرت فاطمه زهرا همتای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است و این گونه از کمالها همانطوری که قبلاً بیان شد ، کمال نفسی اند ؛ نه نسبی و عرضی و به منزله فصل مقوم حقیقت انسان به شمار می روند ؛ نه کمال ثانوی و وجود نعتی.

تذکر : برای حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خصیصه ای است که از او به عنوان نفس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تعبیر شده است.

^{۴۴} - المیزان ، ج ۳ ، ص ۲۵۹ - ۲۶۱ .

^{۴۵} - نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۲ .

تبصره : هرگونه کمال عملی یا علمی برای اهل بیت عصمت (علیهم السلام) به عنوان اهل بیت طهارت (علیهم السلام) ثابت شود ، مانند همتایی آنان با قرآن کریم حدیث ثقلین و همانندی آنها با سفینه نوح که حرکت و سکون آن با نام خدا بود ؛ نه با علل و عوامل طبیعی ؛ « **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ وَ ...** » ، حضرت فاطمهؑ همسان امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشمول آن مقامهای منیع خواهد بود.

چون قلب مطهر پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که نه تنها در نشئه مثال و نزول ، میزبان فرشته وحی است : (**نزل به الروح الأمين * علی قلبک ...**) ، بلکه در نشئه عقل و عروج هم میهمان تقای حق است : (**ما کذب الفؤاد ما رأى**) متیّم به محبتّ خدای سبحان می باشد ، جز مظاهر جلال و جمال الهی را دوست نخواهد داشت و چون اهل بیت (علیهم السلام) مظاهر اسمای حسنی خداوند سبحان اند ، محبوب آن حضرت خواهند بود ؛ لیکن وقتی امیرالمؤمنین از حضرتش پرسید : « **أینا أحب إليك ؟ أنا أو هی ؟ قال : هی أحبُّ إليّ و أنت أعزُّ علیّ** »^{۴۶} ، یعنی کدام یک از ما نزد شما محبوب تریم ؛ من یا فاطمه ؟ حضرت فرمود : فاطمه محبوب تر است و تو عزیزتری ؛ زیرا هر کدام به نوبه خود مصداق کوثرند که خدای سبحان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) عطا فرمود و کوثر که عطای ویژه الهی است ، هم محبوب است و هم عزیز.

قال رسول الله ص : « **فاطمة بضعة منی ، یسرّنی ما یسرّها و یغضبنی ما یغضبها** »^{۴۷} ؛ اگر انسانی مطهر از هوا و معصوم از هوس نباشد ، رضا و غضب او معیار حق و باطل نخواهد بود و ممکن است رضای او رضای خداوند سبحان در مقام فعل و غضب او غضب حق تعالی در موطن فعل نباشد ؛ ولی اگر انسان کاملی از گزند هوا طاهر و از آسیب هوس مصون شد ، هرگونه رضا و غضب او معیار تشخیص حق و باطل خواهد بود ؛ چون مظهر اسم راضی و غضبان حق تعالی بوده و میزان اعمال و اوصاف دیگران خواهد شد.

^{۴۶} - اعیان الشیعه ، ج ۱ ، ص ۳۰۷ ، و خصائص ، نسائی ، ص ۳۷ .

^{۴۷} - اعیان الشیعه ، ج ۱ ، ص ۳۰۷ ، به نقل از ابوالفرج اصفهانی در اغانی .

چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) میزان اعمال امت است و رضا و غضب او رضا و غضب خداوند سبحان است، هرگاه حضرت زهرا نیز دارای مقامی باشد که رضا و غضب او موجب رضا و غضب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) گردد، معلوم می شود عقل عملی آن بانو همانند عقل نظری اش معصوم از باطل می باشد و همتای امیرالمؤمنین خواهد بود که آن حضرت نیز میزان اعمال امت است و مظهر رضا و سخط خدای سبحان می باشد، زیرا «علی مع الحقّ و الحقّ معه و علی لسانه و الحقّ یدور حیثما دار علی»^{۴۸} و اگر انسان کامل حق مدار شد، تمام اوصاف او نیز بر محور حق تنظیم می شود؛ در نتیجه رضا و غضب او بر مدار حق خواهد بود که این هم به نوبه خود نشانه کامل عصمت است.

همتایی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و صدیقه کبرا در تبیین معارف الهی گرچه برای بندگان مخلص، مقاماتی است که دیگران را به آنها راهی نیست، مانند صیانت از گزند و سوسه اهرمن و اغوای شیطان: (لَا غُوبِنَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَك مِنْهُمْ الْمَخْلَصِينَ)^{۴۹} و مانند سلامت از خزی احضار و جلب برای محاسبه: (... فَإِنَّهُمْ لِمَحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلَصِينَ)^{۵۰} و مانند دریافت پاداش بیش از اندازه عمل: (وَمَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلَصِينَ)^{۵۱}، لیکن در بین آن مزایا می توان برخی از آنها را به عنوان برجسته ترین مقام اهل اخلاص یاد نمود و آن اینکه احدی حق توصیف خدای سبحان را ندارد، مگر مخلصین: (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلَصِينَ)^{۵۲}.

و از این جهت که اهل بیت (علیهم السلام) از هر تعلّق بلکه تعین آزادند و قرب نوافل از مقامات بدوی آنان است، توان توصیف حق سبحانه را دارند؛ چون خود موصوف به زبان و اصف، ذات خود را می ستایند: «أنت کما أثبتت علی نفسک» و چون همه آنها از یک ساقی

^{۴۸} - الغدير، ج ۳، ص ۱۷۸، به نقل از مناقب مردویه.

^{۴۹} - سوره حجر، آیات ۳۹ - ۴۰.

^{۵۰} - سوره صافات، آیات ۱۲۷ - ۱۲۸.

^{۵۱} - سوره صافات، آیات ۳۹ - ۴۰.

^{۵۲} - سوره صافات، آیات ۱۵۹ - ۱۶۰.

شراب طهور نوشیدند ، معارف الهی به صورت یک کوثر سیال در سیره علمی و عملی آنان موج می زند و سرانجام به دریای بیکران احدی می ریزد که : « ... رکبت البحر و انکسر السفینة » . دیگران که محدود اندیشند ، توان تعریف نامحدود را نخواهند داشت و اینان که فعلاً و صفة و ذاتاً به مقام شامخ فنا رسیده اند ، مأذون در توصیف خدای سبحان اند و چون در موصوف هیچ گونه دوگانگی راه ندارد ، در توصیفهای اینان نیز هیچ گونه ناسازگاری راه نمی یابد.

لذا معارف الهی را حضرت فاطمه طوری تبیین می کند که همتای گرانقدرش حضرت علی (علیه السلام) تعریف می نماید که نمونه هایی از آن ذیلاً یاد می شود :

۱. نعمتهای خداوند نامحدود و فوق احصاء است : « الحمد لله علی ما أنعم ... جمّ عن الاحصاء عددها و نأى عن الجزاء أمدھا و تفاوت علی الادراک أبدها ... » .^{۵۳} این حمد ممتاز در کلام آن بانو ، همسان حمد معروف حضرت علی (علیه السلام) است که می فرماید : « الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون و لا یحصی نعمائه العادون و لا یؤدی حقّه المجتهدون ... »^{۵۴} و ریشه هر دو کلام قرآن کریم است : (و إن تعدّوا نعمة الله لا تحصوها ...) .^{۵۵}

۲. معرفت خداوندی ، میسور حواس نخواهد بود و تعریفش مقدور بنان و بیان نمی باشد و قلب را بدان پیوند خواهد بود و عقل را با نور او آشنایی می باشد : « و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له ، کلمة جعل الإخلاص تأویلها و ضمّن القلوب موصولها و أنار فی التفکر معقولها ؛ الممتنع من الأبصار رؤيته و من الألسن صفته و من الأوهام کیفیته »^{۵۶} و این توصیف برجسته ، معادل تعریف مشهور حضرت علی (علیه السلام) است که : « ... لا تدركه العیون بمشاهدة العیان ؛ و لكن تدركه القلوب بحقائق الإيمان ... » .^{۵۷}

^{۵۳} - احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۵۵ .

^{۵۴} - نهج البلاغه ، خطبه ۱ .

^{۵۵} - سوره نحل ، آیه ۱۸ .

^{۵۶} - احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۵۵ .

^{۵۷} - نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۹ .

۳. آفرینش جهان ، نه از ماده ازلی و نه بر مثال و الگوی از پیش ساخته و نه برای نیل به هدف خارج از ذات آفریدگار است ؛ که هر یک محذوری عقلی دارد : « **ابتدع الأشياء لا من شیء کان قبلها و أنشأها بلا احتذاء أمثلة أمثلها ؛ كوئها بقدرته ، ... من غير حاجة منه الی تكوینها و لا فائدة له فی تصویرها** »^{۵۸} و این تحلیل عقلی از نظام آفرینش در کلام آن سیده زنان جهان ، هماهنگِ تعلیلِ عمیقِ حضرت علی (علیه السلام) است که : « **لا من شیء کان ، و لا من شیء خلق ما کان ... ابتدع ما خلق بلا مثال سبق و لا تعب و لا نصب و کل صانع شیء فممن شیء صنع و الله لا من شیء صنع ... بذلك أصف ربی ...** »^{۵۹}.

در این تعبیر الهام یافته از قرآن کریم ، هم قدم ذاتی ذات اقدس الله بیان شد و هم این قدم ذاتی از هر چیز دیگر سلب شد و قهراً هر موجودی غیر از خداوند سبحان ، حادث خواهد بود و هم احتمال ازلیت ماده را از بین برد و هم شبهه ارتفاع نقیضین را ابطال کرده و هم به نکات فراوان دیگری اشاره فرمود که در آن خطبه به طور گسترده مطرح است ؛ زیرا با بیان اینکه خداوند از چیزی هستی نیافت : « **لا من شیء کان** » ، ازلیت ذاتی حضرتش را تفهیم کرد و با بیان اینکه جهان را از چیزی نیافرید ، توهم قدم ذاتی هر موجود دیگری را برطرف نمود : « **و لا من شیء خلق ما کان** » ، و با بیان اینکه آفرینش عالم ، « **لا من شیء** » است ، شبهه ارتفاع دو نقیض را از بین برد.

زیرا اساس شبهه ، بر این است که اگر خداوند جهان را « **من شیء** » خلق کرده باشد ، لازمه اش ازلیت ماده است که مبدأ قابلی عالم امکان را تشکیل می دهد و اگر عالم را « **من لا شیء** » آفریده باشد ، لازمه اش آن است که عدم « **لا شیء** » مبدأ قابلی و به منزله ماده واقع شود ؛ و اگر آفرینش نه « **من شیء** » است و نه « **من لا شیء** » ، لازمه اش ارتفاع نقیضین است. جواب شبهه آن است که نقیض « **من شیء** » ، « **من لا شیء** » نیست تا از ارتفاع هر دو محذوری لازم آید ؛ بلکه نقیض « **من شیء** » ، « **لا من شیء** » است ؛ نه « **من لا شیء** » و یکی از دو نقیض ، صادق است و دیگری کاذب. یعنی « **خلق من شیء** » کاذب است ؛ ولی «

^{۵۸} - احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۵۵.

^{۵۹} - کافی ، باب جوامع التوحید ، حدیث ۱ ، ص ۱۳۴ - ۱۳۶.

خلق لا من شيء « صادق می باشد ؛ یعنی اصل جهان « مبدع » است و مسبوق به مبدأ قابلی نمی باشد و تنها به فاعل استناد دارد.

این نکته بدیع که در سخنان نغز این دو همتای معصوم است ، همانند دیگر نکات عقلی عمیق ، مرحوم ثقة الاسلام کلینی را بر آن داشته که بعد از نقل خطبه یاد شده ، چنین بگوید : « ... و هذه الخطبة من مشهورات خطبه (علیه السلام) ... و هي كافية لمن طلب علم التوحيد إذا تدبرها و فهم ما فيها ؛ فلو اجتمع السنة الجنّ والإنس ليس فيها لسان نبي علي أن يبينوا التوحيد بمثل ما أتى به بأبي و أمي ما قدروا عليه و لولا إباتته (علیه السلام) ما علم الناس كيف يسلكون سبيل التوحيد ، ألا ترون الى قوله : « لا من شيء كان و لا من شيء خلق ما كان ... » .^{۶۰}

به منظور حق شناسی از دقت نظر مؤلف کتاب قیّم کافی ، مرحوم محقق داماد (قدس سره) در شرح اصول کافی چنین فرمود : « ... فقد بان و ظهر ان شيخنا الأفخم أبا جعفر الكليني قد قوم الفحص و دقق و سلك الصراط السوي في تفسير كلامه (علیه السلام) حشره الله تعالى في عصابة أئمة الطاهرين ... » .^{۶۱}

مرحوم صدر المتألهين ، ضمن بزرگداشت مقام منیع کلینی قدس الله نفسه الزكية در توضیح کلام مؤلف چنین فرموده : « ... و ليس فيها لسان نبي (الخ) أي من أعظم الأنبياء كنوح و ابراهيم و إدريس و شيث و داود و موسى و عيسى و محمدصلى الله عليه وآله و عليهم اجمعين » ؛ یعنی مراد مرحوم کلینی لابد این است که اگر جن و انس جمع شود و بزرگان انبياء در آنها نباشد ، گرچه دیگر انبياء الهی در میان آنان باشد ، توان تبیین چنین توحیدی را ندارند ؛ آنگاه با بیان اجمالی و تفصیلی بلندای مقام آن انسان کامل ، حضرت علی (علیه السلام) را ترسیم کرده و سلسله علوم و علماء را به ساحت قدس آن حضرت مرتبط نمود.^{۶۲}

۴. ضرورت معاد ، تأثیر بسزایی در تهذیب نفوس داشته ، عده ای بر اساس شوق به بهشت و گروهی به استناد هراس از دوزخ ، دستورات الهی را امثال و از عصیان آن برحذرند : « ثم جعل

^{۶۰} - اصول کافی ، ج ۱ ، باب جوامع التوحيد ، ص ۱۳۶.

^{۶۱} - شرح اصول کافی (محقق داماد) ، ص ۳۳۰.

^{۶۲} - همان ، ص ۳۴۲.

الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته ؛ زيادة لعباده عن نعمته و حياشة لهم إلى جنته «^{۶۳} و این بیان رسا در ضرورت قیامت ، همسان بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حتمی بودن معاد است که با تعبیرهای گوناگون و حفظ درجات بی شمار آن از آن حضرت رسیده است : « ... كفى بالجنة ثواباً و نوالاً و كفى بالنار عقاباً و وبالاً ! و كفى باللّٰه منتقماً و نصيراً ! و كفى بالكتاب حجباً و خصيماً ».^{۶۴}

۵. درباره ضرورت وحی و رسالت و گزینش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از انتصاب به نبوت ، به منظور اتمام فرمان الهی و امضای حکم خداوندی ، چنین می فرماید : « ... و أشهد أن أبی محمداً عبده و رسوله اختاره قبل أن أرسله ، ... و اصطفاه قبل أن أبتعثه ؛ إذ الخلائق بالغيب مكنونة ... ابتعثه الله إتماماً لأمره و عزيمة على أمضاء حكمه ، و انفاذاً لمقادير رحمته ؛ فرأى الأمم فرقا في أديانها ، عكفاً على نيرانها ، عابدة لأوثانها ، منكرة لله مع عرفانها ؛ فأنازل الله بأبي محمد ظلمها ... »^{۶۵} ؛ مردم در ادیان باطل به چند گروه منشعب شده بودند و در برابر آتش دینهای انحرافی ، خواه در آتشکده خواه در بتکده عکوف و خضوع بندگی داشتند و خداوند سبحان را با آشنایی فطریشان انکار می کردند و خداوند به وسیله پدرم حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) همه آن تاریکیها را روشن نمود

این سبک متین در ضرورت رسالت ، هموزن بیان متقن حضرت علی (علیه السلام) درباره اهمیت وحی و ره توشه نبوت است : « ... إلى أن بعث الله سبحانه ، محمداً رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لإنجاز عدته و إتمام نبوته ... و أهل الأرض يومئذ ملل متفرقة و أهواء منتشرة و طرائق متشتتة بين مشبه لله بخلقه أو ملحد في اسمه أو مشيراً الى غيره فهداهم به من الضلالة و أنقذهم بمكانه من الجهالة ... »^{۶۶} ، و همچنین درباره قرآن کریم و هدایت‌های روشنگرانه آن ، بیان مشترک و متشابهی در کلمات این دو همتای معصوم یافت می شود.

^{۶۳} - احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ .

^{۶۴} - نهج البلاغه ، خطبه ۸۳ .

^{۶۵} - احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ .

^{۶۶} - نهج البلاغه ، خطبه ۱ .

۶. راجع به اسرار فرایض و حکمتهای فراوان احکام الهی ، آن حضرت چنین فرمود : « ... فجعل الله الإيمان تطهيراً لكم من الشرك و الصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر و الزكاة تزكية للنفس و نماءً في الرزق و الصيام تثبيتاً للاخلاص و الحج تشييداً للدين و العدل تنسيقاً للقلوب و طاعتنا نظاماً للملة و إمامتنا أماناً من الفرقة و الجهاد عزاً للإسلام و الصبر معونة على استيجاب الأجر و الأمر بالمعروف مصلحة للعامة و برّ الوالدين وقاية من السخط و صلة الأرحام منسأة في العمر و نمائة للعدد و القصاص حقناً للدماء و الوفاء بالندى تعريضاً للمغفرة ... و حرّم الله الشرك إخلاصاً له بالربوبية ... » .^{۶۷}

همین اسرار آموزنده عبادات را در بسیاری از کلمات حکیمانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می یابیم مانند خطبه ای که در ارکان دین انشاء فرموده اند^{۶۸} و همچنین بیاناتی که درباره اصل امامت و رهبری اهل بیت (علیه السلام) فرموده است^{۶۹} : « ... و هم دعائم الإسلام و ولائج الإعتصام ؛ بهم عاد الحقّ الى نصابه و انزاح الباطل عن مقامه و انقطع لسانه عن منبته » .^{۷۰}

۷. پیرامون ستم ستیزی و مبارزه با باطل و استرداد حق مهضوم ، پرخاشگری مشترکی در بیان این دو همتای مطهر و معصوم یافت می شود که سراسر خطبه آن حضرت و همچنین بسیاری از خطابه و نامه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) شاهد گویای آن است و بر اساس این خطبه ها ، اگر نظامی حامی حق محرومین نباشد ، حکومت آن حکومت جاهلیت است ؛ گرچه به نام اسلام باشد : « تزعمون أن لا إرث لنا ؛ أفحكم الجاهلية تبغون و من أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون ؟ أفلا تعلمون ؟ ! بلى قد تجلّى لكم كالشمس الضاحية أنّى إبنته (صلى الله عليه وآله وسلّم) أيها المسلمون ... »^{۷۱} ؛ « أو أصبر على طخية عمياء ... أرى تراثي نهياً ... » .^{۷۲}

^{۶۷} - احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۵۸ .

^{۶۸} - نهج البلاغه ، خطبه ۱۱۰ .

^{۶۹} - نهج البلاغه ، خطبه های ۲ و ۳ و ۴ و ۸۷ و ۹۳ و ...

^{۷۰} - همان ، خطبه ۲۳۹ .

^{۷۱} - احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۶۷ .

^{۷۲} - نهج البلاغه ، خطبه ۳ .

مسلمان آزاده ، سنت فرسوده ستم پذیری فرومایگان را در تحت رهبری اهل بیت عزّت و کرامت محو می نماید ؛ چون ستم را جز انسان خوار نمی پذیرد : « ... لا یمنع الضیم الذلیل »^{۷۳} ، و سیره پایدار ستم ستیزی آزادگان را در پرتو قیادت اهل بیت حریت و شجاعت تثبیت می کند : « ... و طاعتنا نظاماً للملة و امامتنا أماناً للفرقة »^{۷۴} ؛ « ... حتی إذا دارت بنا رحی الاسلام »^{۷۵} ؛ « ... و إنّه لیعلم أن محلی منها محلّ القطب من الرّحی »^{۷۶}.

۸. همان طوری که سیره علمی این دو همتای معصوم (علیهماالسلام) همسان بود ، سیره عملی این دو نیز همانند بوده است. گستره این بحث را کتابهای مبسوط به عهده دارند و تمام جزئیات زهد و قناعت و صبر و ایثار و توکل و تسلیم و در پایان ، تفویض محض این دو انسان کامل ، در آنها مضبوط است و در این رساله کوتاه فقط به نیایش مشترک این دو عنصر آسمانی اشاره می شود.

گرچه دعا سپر و سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است^{۷۷} و شفای هر درد است^{۷۸} و زمینه مساعدی برای اجابت می باشد : « ... الدعاء کف الإجابة كما أن السحاب کف المطر »^{۷۹} ، لیکن بهترین دعا آن است که از دل پاک و قلب پارسا و خالص صادر شده باشد^{۸۰} و مطلوب خواسته آن ، کمال انقطاع به سوی کمال محض باشد : « ... الهی هب لی کمال الإنقطاع إلیک و أتر أبصار قلوبنا بضیاء نظرها إلیک ؛ حتی تخرق أبصار القلوب ، حجب النور ؛ فتصل إلی معدن العظمة و تصیر أرواحنا معلقة بعزّ قدسک ... »^{۸۱}.

^{۷۳} - همان ، خطبه ۲۹.

^{۷۴} - احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۵۸.

^{۷۵} - همان ، ص ۲۷۱.

^{۷۶} - نهج البلاغه ، خطبه ۳.

^{۷۷} - کافی ، ج ۲ ، باب « ان الدعاء سلاح المؤمن » ، ص ۴۶۸.

^{۷۸} - همان ، باب « ان الدعاء شفاء من کل داء » ، ص ۴۷۰.

^{۷۹} - همان ، باب « ان من دعا أستجیب له » ، ص ۴۷۱.

^{۸۰} - همان ، باب « ان الدعاء سلاح المؤمن » ، ص ۴۶۸.

^{۸۱} - مفاتیح الجنان ، مناجات شعبانیه.

برای اینکه انسان شایسته ندای حق و لایق لحاظ خداوند شود تا از آن ندا و این لحاظ شائقانه مدهوش شود: «... واجعلنی ممن نادیتہ فأجابک و لاحظتہ فصعق لجلالک»^{۸۲} و تنها او را بشناسد و از غیر او پرهیز کند: «... فأکون لک عارفاً و عن سواک منحرفاً»^{۸۳}، راهی جز فنای از خودبینی نیست؛ بلکه فنای از غیربینی، تنها راه خدابینی است: «عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم»^{۸۴} و آن که جمال محض را مشاهده کرد، مدهوش شد و دم بر نیآورد: «... فصعق همام صعقة کانت نفسہ فیها»^{۸۵} و نشانه قرب کامل به خداوند سبحان، احساس ذلت و بندگی خالص در آستانه آن حضرت است.

لذا وقتی از حضرت علی بن محمد الهادی (علیهما السلام) سؤال شد که چگونه از ارتحال حضرت ابی جعفر امام نهم (علیه السلام) آگاه شدید؟ فرمود: چون ذلتی برای خدا در نفس من پیدا می شود که بی سابقه بود: «لأنه تداخلی ذلة لله لم أکن أعرفها»^{۸۶} و همراه با این احساس ذلت و بندگی خاص، تصدی مقام امامت به او الهام می شود.

وقتی از حضرت امام رضا (علیه السلام) سؤال شد: امام کی می فهمد که به مقام شامخ امامت رسیده است؟ آیا لحظه ارتحال امام سابق یا لحظه وصول خبر ارتحال آن حضرت؟ مثل آنکه حضرت امام کاظم (علیه السلام) در بغداد رحلت نمودند و شما در مدینه بودید امام رضا (علیه السلام) فرمود: در همان لحظه ارتحال امام قبل، امام لاحق می فهمد که به مقام امامت رسیده است. سؤال شد: به چه چیز می فهمد؟ فرمود با الهام الهی: ... قال: «یلهمه الله»^{۸۷}.

مطالب یاد شده پیرامون نیایش و شرایط استجابات و ... در بسیاری از ادعیه این دو همتای در عبادت و دعا یافت می شود و چون مظهر مهم جریان نیایش احساس فروتنی در مقابل ساحت قدس خداوند است و این نعمت نیز همانند دیگر نعمتهای الهی از مبدأ هستی است: **(و ما بکم**

^{۸۲} - مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

^{۸۳} - مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

^{۸۴} - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

^{۸۵} - همان، خطبه ۱۹۳.

^{۸۶} - کافی، ج ۱، باب «ان الامام متی یعلم ان لأمر قد صار الیه»، ص ۳۸۱.

^{۸۷} - کافی، ج ۱، باب «ان الامام متی یعلم ان الامر قد صار الیه»، ص ۳۸۱.

من نعمة فمن الله) ^{۸۸}، لذا صدیقه کبراً در این فضیلت هم همسان همسرش چنین می گوید: «... اللهم ذلل نفسي في نفسي و عظم شأنك في نفسي و ألهمني طاعتك و العمل بما يرضيك و التجنب لما يسخطك يا أرحم الراحمين» ^{۸۹}.

چون خودبینی حجاب است، این پرده پندار با احساس ذلت در برابر خداوند سبحان برداشته می شود؛ آنگاه جمال عظمت خداوندی ظهور می کند؛ در این حال انسان متواضع، اعتلای شأن الهی را در جان خود مشاهده می نماید؛ سپس به امثال دستورات خدایی مبادرت می ورزد و آنچه مایه رضای حضرت باری است، انجام می دهد و از آنچه موجب سخط خداوندی است، اجتناب می کند.

در پایان، بعضی از فرازهای دعای صدیقه کبرا که همانند نیایش همتای معصومش حضرت علی (علیه السلام) ^{۹۰} بعد از نماز ظهر خوانده می شد، تبرکاً و جهت حسن ختام نقل می شود: «سبحان ذي العزّ الشامخ... و الحمد لله الذي بنعمته بلغت ما بلغت من العلم به و العمل له و الرغبة اليه و الطاعة لأمره و الحمد لله الذي لم يجعلني جاحداً لشيء من كتابه و لا متحيراً في شيء من أمره و الحمد لله الذي هداني لدينه و لم يجعلني أعبد شيئاً غيره».

بلندای این ثنا در پرتو علم به خدا و عمل برای او و رغبت به سوی او و امثال فرمان او روشن می شود؛ به ویژه آنکه هرگونه تردد از ساحت قدس این عبد صالح، همانند انکار به دور است و مهم تر از همه، توحید ناب آن حضرت است که با نفی هر معبودی که غیر از ذات اقدس خداوند باشد، همراه است: «... لم يجعلني أعبد شيئاً غيره».

و چون نکره در سیاق نفی مفید عموم است، هیچ امری غیر از ذات حق معبود او نیست؛ یعنی ثمره تحلیل عبادی آن حضرت نفی هراس از دوزخ و اشتیاق به بهشت است؛ بلکه تنها معبود او حق سبحانه و تعالی است: «فابعث معي يا رب نوراً من رحمتك يسعي بين يدي و عن يميني تؤمنني به و تربط به علي قلبي... و تحلني الدرجة العليا من جنتك و ترزقني به مرافقة محمد

^{۸۸} - سوره نحل، آیه ۵۳.

^{۸۹} - اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۳۲۳، به نقل از مهج الدعوات.

^{۹۰} - بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۶۴، به نقل از فلاح السائل درباره دعای امیرالمؤمنین (علیه السلام).

النبي (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عبدك و رسولك في أعلى الجنة درجة و أبلغها فضيلة و أبرها عطية و أرفعها نفسة ؛ مع الذين أنعمت عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقاً ... و اختتم لى بالسعادة ... برحمتك يا أرحم الراحمين » .^{٩١}

اکنون که با تحلیل کتاب و سنت معصومین (علیهم السلام) گوشه ای از کمال و جودی این سیده زنان جهان ترسیم شد ، می توان به راز نامگذاری آن حضرت به « فاطمه » توجه نمود که حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمود : هنگام تولد آن بانو خداوند فرشته ای را با وحی سبب قرار داد که پیامبراکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آن حضرت را به نام « فاطمه » بنامد. سپس فرمود : من تو را به علم ، « فطم » نمودم و امام باقر (علیه السلام) فرمود : سوگند به خدا ! خداوند او را با علم ، فطم نمود^{٩٢} ؛ یعنی از هر جهل و غفلتی جدا نمود ؛ چنان که رضاع او نیز با علم و معرفت شروع شد. و السلام علیها یوم ولدت و یوم استشهدت و یوم تبعث حياً ؛ اللهم اهل بیت الوحی کما نحب فاجعلنا کما یحبون !

^{٩١} - بحار الانوار ، ج ٨٣ ، ص ٦٦ - ٦٨ ، به نقل از فلاح السائل درباره دعای صدیقه کبرا « سلام الله علیها » .

^{٩٢} - کافی ، ج ١ ، باب « مولد الزهراء » ، ص ٤٦٠ .